

آلتوسری برای قرن بیست و یکم

کارن آیر^۱



ترجمه‌ی امین علی محمدی



^۱استاد دانشگاه برن دایس، امریکا

اشاره‌ی مترجم: آلتوسر به میانجی بازخوانی آثار مارکس و با نگاهی زیرچشمی به ماکیاولی، اسپینوزا، باشلار، فروید و دیگران، گستره‌ای از مفاهیم را درون گفتار مارکسی شرح و بسط داد که شناخت-نقد ایدئولوژی رکنِ رکنِ آن‌هاست. اما پرداختن به ماهیت ایدئولوژی، چگونگی زیست سوژه درون دم‌و‌دستگاه‌های ایدئولوژیک و سرکوبگر دولت، تنها بخشی از دستاوردهای فکری آلتوسر است. سرسختی و موشکافی او در نشان دادن گسست معرفت‌شناسانه‌ی مارکسی که همچون خط منفصلی علم ماتریالیسم تاریخی را از ایدئولوژی جدا می‌کند، همچنین صورت بخشی به مارکسیسم ضدهگلی که در امتداد آن پروبلماتیک مارکسیسم ضدهگلی در مقابل پروبلماتیک مارکسیسم هگلی قد برافراشت؛ موجب شکل‌گیری طیف وسیعی از گرایش‌های آلتوسری در حوزه‌های نقد ادبی و مطالعات فرهنگی شد که تا پیش از آن اغلب زیر سایه‌ی تحلیل‌های ادبی ملهم از لوکاچ قرار داشت. به همین سبب آلتوسر جایگاه خاصی را در سنت مارکسیسم غربی اشغال می‌کند. اما اگر این پرسش برایمان مطرح است که اساساً چرا باید به ایدئولوژی پرداخت و یا اینکه چرا بازگشت به آلتوسر، پاسخ مختصر (به نقل از لوک فرتر) این است: به خاطر سرمایه‌داری و شناخت ایدئولوژی حاکم و کارکردهایش، به سبب حضور هر/همه جایی سرمایه و سامان سرمایه‌داری.

در زیست-جهان کنونی که بنیان آن اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری است، در جامعه‌ای که کالاها (اعم از انضمامی و انتزاعی) در آن تولید می‌شود تنها با یک هدف مشخص: بیشترین سود، انباشت و بازتولید مجدد این فرآیند. در این بستر بدون چشم‌اندازی نظری که توانایی و ظرفیت نشان دادن چگونگی بازتولید این سامان را داشته باشد، نخواهیم توانست سیاست، فرهنگ، آموزش، هنر و ادبیات چنین جوامعی را که تحت کنترل و نظارت چشم سراسربین و

همه‌جایی این قدرت قرار دارند، به روشنی دریابیم. برای توضیح بیشتر در این خصوص، مقالات این پرونده از نشریه‌ی تأملات مطالب مهمی را در اختیار علاقمندان به این پرسش که: آیا اساساً زندگی بدون ایدئولوژی ممکن است، قرار خواهد داد.

نشریه‌ی تأملات (گروه ادبیات مارکسیستی)، هر ساله یک مجلد را در دو نوبت (فصل‌های تابستان و پاییز) منتشر می‌کند. مقالات این نشریه در مجلد ۳۰م (تابستان و پاییز) به موضوعاتی نظیر ایدئولوژی، نقد، انقلاب طولانی و پسانسان‌گرایی اختصاص یافته است. مقاله‌ی حاضر به بررسی بالاگرفتن ایدئولوژی در قرن بیست‌ویک، نقد و بازنگری آن ناظر بر آرای لویی آلتوسر و جمع‌بندی دیگر مقالات حاضر در این پرونده می‌پردازد، که از نوبت تابستان در مجلد ۳۰م انتخاب شده است.^۱

ایدئولوژی، در همه‌ی اشکال‌اش، در قرن بیست‌ویک به شدت در حال گسترش و تکثیر است. خواه ایدئولوژی را به منزله‌ی ایده‌های افراطی، مفاد چالش‌برانگیز گفتمان سیاسی، پراگماتیسم نهادینه‌شده‌ی وضع موجود فهم کنیم یا کردارهای خودانگیخته، تجسم‌یافته و (یا) معمول در زندگی روزمره در نظر آوریم، ایدئولوژی همواره «همه‌جا حاضر» و «تأثیرگذار» است. احساسات ملی‌گرایانه‌ی حال حاضر راست

^۱ متن حاضر ترجمه‌ای است از:

افراطی که به نظر می‌رسد همه جا در حال برآمدن است، تنها یکی از چهره‌های شناخته‌شده‌ی ایدئولوژی را نشان می‌دهد.

چنین توری از ایدئولوژی،^۱ دوره‌های گذار یا بحران سرمایه‌داری را مشخص می‌سازد. همچنان که محدودیت‌های رژیم نولیبرال انباشت و مقررات (زدایی) در مرکز سرمایه‌داری دارد آشکار می‌شود، مبارزه‌ای ضرورتاً ساختاری نیز بر سر ابزارهای بازتولید اجتماعی به دیدگاهی عمومی بدل شده است. وضع موجود به شدت در پی ثبات خویش است، حال آن‌که کنشگران سیاسی نیز هر کدام از گوشه‌وکناری با پراکندن فانتزی‌های ایدئولوژیک خود به مرکز صحنه یورش می‌برند. کشمکش‌های حاصله میان ایدئولوژی‌ها، مکمل خشونت عریان طبقاتی است (که اغلب و نه همیشه به دست دولت اعمال می‌شود)، اما هر دو پروژه‌ی وادارگرانه و اجماع‌سازانه به کژکاری‌ها در سازوکارهای بازتولید اجتماعی واکنش نشان می‌دهند.

بنا بر ارزیابی ولفگانگ استریک، این‌ها مشخصه‌های یک باز-ایستی^۲ است. استریک این اصطلاح را برای توصیف وضعیت پس از بحران ۲۰۰۸ به کار می‌گیرد، دوره‌ای که به نظر می‌رسد سرمایه‌داری ناپایدار است اما هنوز نظام جدیدی برنیامده. استریک سرمایه‌داری‌ای را توصیف می‌کند که به طرزی فزاینده نابرابر و غیراجتماعی است که مصافحتش با دموکراسی در میانه‌ی قرن را قطع می‌کند؛ این جدایی موجد یک «زوال اخلاقی» می‌شود و تکثیر هرچ‌ومرج‌گرای کشمکش‌هایی فرهنگی را به راه می‌اندازد، زیرا سرمایه با گرفتار آمدن در بیش‌انباشت^۳ در پی یافتن سازوکارهای

^۱ Ideological abundance

^۲ interregnum

^۳ overaccumulation

جدیدی برای بازتولید خودش است.^۱ به دیگر سخن، تورم ایدئولوژیکی منجر به تغییر سیستمی نمی‌شود، اما از شکنندگی کلیت نظام سرمایه‌داری در دوره‌های گذارِ معوقه حکایت می‌کند.

مدت‌هاست که تحلیل فرهنگ و ایدئولوژی در دانشگاه‌ها بر عهده‌ی رشته‌های هرمنوتیک است. علوم انسانی‌چی‌ها علاوه بر ارائه‌ی مدارک تحصیلی که موجب فرآوری طبقات متوسط تکنوکرات است، چرخه‌ی ایدئولوژی‌های سرمایه‌داری را تثبیت می‌کنند، موجد نوآوری در آن شده و گه‌گاهی نیز باعث اختلال در این چرخه می‌شوند. این در حالی است که طی دهه‌های آغازین قرن بیست‌ویکم، بسیاری از ابزارهایی که خاصه برای نقد ایدئولوژی حیاتی است، به نفع رویکردهایی مثل خوانش سطحی و نقد «نقد»، برچیده شده‌اند. بخشی از این ایستادگی در برابر خوانش‌های انتقادی ایدئولوژی به واسطه‌ی کسانی صورت می‌گیرد که خود را ضدعقل‌گرا و ضدسیاسی معرفی می‌کنند - نگاهی که علوم انسانی در دوره‌ی بحران اجتماعی را چیزی بیش از تمهه‌ی کندوکاو در کنجکاو‌ی‌های زیرخاکی تلقی نمی‌کند. دیگر رویکردهای پژوهشی «امر سیاسی» را (که امری ایدئولوژیک است) محدود به مجموعه‌ی بسته‌ای از مضامین ملی و فروملی می‌کنند که هیچ مبنای مادی ندارد، حال آنکه در رویکردهای دیگر هنوز میزان بسیار ناچیزی از فضاها‌ی فرهنگی به قدر کفایت مستقل از سرمایه یافت می‌شود که اجازه‌ی شکوفایی به پروژه‌ی نقد را می‌دهند.

به دیگر سخن تورم ایدئولوژی، درست‌هنگامی فرا می‌رسد که رشته‌های هرمنوتیکی حداقل توان ایستادگی را در برابر این یورش دارند. بسیاری از اصحاب

^۱ ولفگانگ استریک، «سرمایه‌داری چگونه پایان می‌یابد؟» نشریه‌ی چپ نو، شماره‌ی ۸۷، (۲۰۱۴)

هرمنوتیک، پس از نقد بی‌امان رشته‌ها و مؤسسات‌شان تا جایی که هر دعوی ناظر بر شناخت یا مرجعیت را آشکارا در آغازین وهله‌ی صورت‌بندی‌اش با نوعی تشویش و دلواپسی همراه می‌سازند، پیشنهادهای ناچیزی برای مقابله‌ی عاجل با رگبار آشکارا ایدئولوژیک فاکت‌های بدیل و اخبار جعلی ارائه می‌کنند. تنها چند پروژه‌ی ایجابی اصحاب هرمنوتیک را متحد می‌سازد و بسیاری از آنان چنان دل‌مشغول دفاع از نهادهای موجودند که نمی‌توانند کردارهایی را در نظر آورند که بازتولید اجتماعی سلطه را مختل می‌کنند. اگر پروژه‌ی نقد وانهاده شود، میدان برای ایدئولوژی‌هایی باز می‌شود که کم‌ترین رگه‌ای از رهایی‌بخشی نیز در آن‌ها وجود ندارد.

خوشبختانه سنت مارکسیستی^۱ منابع بسیاری مهیا می‌کند؛ برای کسانی که در تلاش‌اند راهی برای خروج از تنگناهای ایدئولوژیک بیابند و فهم کارکردهای نظام‌وار ایدئولوژی به‌طور کلی را بهبود بخشیده و نوعی ایدئولوژی ایجابی را در بستر مبارزه پیش ببرند. دهه‌ها بحث و فحص در حیطه‌ی دانش‌پژوهی مارکسیستی، مفاهیم و اصطلاحات را صیقل داده و مشارکت‌کنندگان را نسبت به افتادن در خطوط گسل حساس در بحث ایدئولوژی زنه‌ار داده است. پرونده‌ی ارائه شده در این شماره از مجله‌ی *تأملات*، این بحث اساسی را با بازنگری آثار لویی آلتوسر پی خواهد گرفت؛ مؤلف چندین رساله که به‌طور انکارناپذیری برای هر رویکردی که به ایدئولوژی و نقد ایدئولوژی می‌پردازد محوری‌اند.

آنچه موجب شکل‌گیری اولیه‌ی این پرونده شد، انتشار ترجمه‌ی انگلیسی متن کامل کتاب آلتوسر، در باب *بازتولید سرمایه‌داری*، بود. این راهنمای ۲۷۰ صفحه‌ای، حاوی دو فقره‌ی تعیین‌کننده‌ی آلتوسر درباره‌ی ایدئولوژی است: «ایدئولوژی و دم‌دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت»^۱ و «در باب ایدئولوژی». این قطعات تاریخی‌چهری متنی پیچیده‌ای دارند که در دل دغدغه‌های اواخر دهه‌ی ۶۰ جای می‌گیرد. اگرچه

^۱ Ideology and Ideological state apparatuses (ISA)

ظاهراً در سال ۱۹۶۹ به نگارش درآمدند و به شکلی منتشر شدند که اتینن بالیبار در مطبوعات فرانسه در ۱۹۷۰ از آن با عنوان «مونتاژ ناقص» یاد می‌کند، و تا زمان فرارسیدن مرگ آلتوسر در بستر مدعای کامل‌تری از او منتشر نشدند و تنها پس از آن بود که در سال ۱۹۹۵ در فرانسه به چاپ رسیدند.^۱ خواندن این رساله‌ها در این بستر، رابطه‌ی تفسیر آلتوسر از ایدئولوژی و نظریه‌ی ناتمامش در باب نظام آموزشی را روشن می‌سازد. همچنین به‌طور کلی‌تر تأکیدی است بر جایگاه نظریه‌ی ایدئولوژی ناظر بر طرز تلقی آلتوسر از بازتولید اجتماعی سرمایه‌داری.

نزد آلتوسر، ایدئولوژی ابزار اصلی بازتولید اجتماعی است، چراکه نظام ماهیتاً آشفته و آکنده از بحران سرمایه‌داری را تثبیت می‌کند. در نتیجه، تحلیل - یا به بیان بهتر، نقد فلسفی - ایدئولوژی برای آلتوسر نقطه‌ی عزیمت ورود به بررسی فرآیندهای بازتولید اجتماعی را تمهید می‌کند. بنا بر صورت‌بندی مشهور آلتوسر، «فلسفه، در آخرین وهله، مبارزه‌ی طبقاتی در حوزه‌ی نظریه است» چراکه فلسفه (یعنی نقد) تناقض‌هایی را فعال می‌کند که یک‌دست‌بودگی ظاهری بازتولید روابط مبتنی بر استثمار و تعارض را برهم می‌زند.^۲ آلتوسر در اظهاراتی مصرح و مجزا در این باره توضیح می‌دهد که نقد نحوی از خوانش است که «نگاهی آگاه»^۳ را در یک ساحت مستقر می‌سازد؛ نقد این نگاه را چنان [در آن ساحت] حک می‌کند که به این

^۱ اتینن بالیبار، در مقدمه‌ی کتاب *در باب تولید سرمایه‌داری* (اثر لویی آلتوسر)، ترجمه [به انگلیسی] جی.ام. گوشواریان. (لندن: انتشارات ورسو، ۲۰۱۴)

^۲ لویی آلتوسر، *یادداشت‌هایی در باب خود-انتقادی*، ترجمه [به انگلیسی] گراهام لوک، (لندن: NLB، ۱۹۷۶) ص ۳۷.

^۳ informed gaze

واسطه ممکن است آن ساحت دگرگون شود.^۱ بنابراین نقد، متضمن وارد ساختن نظرگاهی بیرونی یا تکمیل کردن موضوع نقد با داده‌ی جامعه شناختی برون‌زاد نیست؛ حتی خیلی کمتر شامل اصلاح خطاها در آگاهی کاذب می‌شود. در عوض، پروژه‌ی نقد متضمن اموری است از قبیل شناسایی کردن پرسش صریحی که موضوع متن برای آن پاسخی فراهم می‌کند و مذاقه کردن در نقاط کور و ضرب‌آهنگ‌ها و اضافاتی که توپوگرافی متن را چنان سامان می‌دهند که ساختار عمیق آن را بتوان آشکار کرد. به دیگر سخن، نقد تناقض‌های درون‌ماندگار موضوع خود را فاش می‌کند و از برآیند این امر خود را به منزله‌ی نوعی دانش مستقر می‌سازد (که آلتوسر نیز آن را به نحوی گیج‌کننده «علم» می‌خواند). علاوه بر این، او ادعا می‌کند که «ابژه‌ی شناخت تنها می‌تواند در قالب ایدئولوژی در لحظه‌ی تأسیس علم وجود داشته باشد.»^۲ ایدئولوژی نقطه‌ی مبدأ دانش و علم را اشغال می‌کند، نقد نیز شامل استحاله‌ی صبورانه‌ای است از ایدئولوژی به دانش. برای ایجاد دانش، نقد «نگاه» نو و تجربه‌ی خوانشی گشوده را به فضای میان ایدئولوژی و شناخت هدایت می‌کند.

این تلقی از خوانش به منزله‌ی نقد مواجهه‌گرا در نظریه‌ی ایدئولوژی آلتوسر استمرار می‌یابد. تعریف شناخته‌شده‌ای که در «در باب بازتولید سرمایه‌داری» ارائه می‌شود سه رکن ایدئولوژی را مورد شناسایی قرار می‌دهد: بازنمایی، تخیل، و امر واقعی. «ایدئولوژی»، نزد آلتوسر، «بازنمود رابطه‌ی خیالی افراد با شرایط واقعی هستی‌شان است.»^۳ ایدئولوژی در این جا با روابطی تعریف می‌شود که مقرر می‌سازد. ایدئولوژی بازنمود یک رابطه با هستی است و آن رابطه‌ی خیالی محلّ وساطت بین

^۱ لویی آلتوسر، اتین بالیبار، روزه استبله، ژاک رانسیر و پیر ماشری؛ *خوانش سرمایه* (نسخه‌ی کامل) ترجمه [به انگلیسی] بن بروستر و دیوید فرنباخ (لندن: انتشارات ورسو، ۲۰۱۵).

^۲ آلتوسر، *خوانش سرمایه*، ص ۴۶.

^۳ آلتوسر، *خوانش سرمایه*، ص ۱۸۱.

بازنمایی و واقعیت است. امر خیالی در مرکز ایدئولوژی می‌نشیند. وارن مونتگ در مطالعه‌ی ثمربخش خویش با عنوان *آلتوسر و معاصران* او نشان می‌دهد که چگونه مفهوم امر خیالی آلتوسر، گزاره‌های پدیدارشناختی معاصر از تصویر را نشانه رفته است و فردریک جیمسون نیز در این خصوص به خوبی رد پای لکان را در دستگاه فکری آلتوسر نشان داده است، آن‌جا که امر خیالی^۱ میانجی امر نمادین و امر واقعی می‌شود. رویکردهای دیگر ممکن است طرز تلقی آلتوسر را مرتبط با تصویر رسانه‌های جمعی که در دهه‌ی ۱۹۶۰ به سرعت گسترش یافت و فرم‌های دیجیتالی گرفته شده از آن لحظه قرار دهند. با این حال، همه‌ی این تفاسیر امر خیالی را به‌مثابه یک رابطه مورد بحث قرار می‌دهند.

واژه‌ای که در انگلیسی معادل «رابطه»^۱ به خود می‌گیرد در فرانسوی آلتوسر «رپورت»^۲ ظاهر می‌شود. تعاریف ابتدایی واژه‌ی «رپورت» در فرانسوی دربرگیرنده‌ی سود تجاری و گزارش‌های بوروکراتیک است – توأم با اشارات تلویحی به توافق بین‌فردی یا مؤانست تنانه. ترجمه‌ی انگلیسی بن بروستر^۳ از «رپورت» معادل «رابطه»، تضمینات این واژه را تقلیل می‌دهد و در عوض بر معنایی از رپورت تکیه می‌زند که بیشتر در واژه‌شناسی مارکسیستی فرانسوی زبان جریان دارد. برای چپ فرانسوی قرن بیستمی، مفهوم حیاتی «روابط تولید» معمولاً تحت عنوان «رپورت تولید» ابراز می‌شد. اگرچه این کاربردی مدرن از این واژه است. در نسخه‌ی فرانسوی (۱۸۷۵-۱۸۷۲) از جلدیکم سرمایه که مستقیماً زیر نظر خود مارکس قرار داشت، واژه‌ی «رابطه» ۲۸۴ مرتبه و معادل فرانسوی‌اش «رپورت» تنها هشت مرتبه تکرار

^۱ relation

^۲ rapport

^۳ «بن بروستر» مترجم عمده آثار لویی آلتوسر به زبان انگلیسی است.

شده است.^۱ در نسخه‌ی فرانسوی، مارکس فقط هنگامی *راپورت* را به کار می‌برد که می‌خواهد گزارش‌های بایگانی‌شده‌ی بازرسان کارخانه و روابط خانوادگی مختل شده توسط سرمایه را شرح دهد. کاربرد کم‌تر فنی مارکس از *راپورت* یحتمل نزد آلتوسر به‌عنوان یک خواننده‌ی فرانسه‌زبان و به‌شدت باریک‌بین سرمایه آشنا بوده است. بنابراین هنگامی که آلتوسر *راپورت* را به کار می‌گیرد، شاید او نه تنها بار معنایی آن را از خلال ژارگون^۲ حزبی معاصر بلکه دغدغه‌ی مشترک خودش و مارکس درباره‌ی شیوه‌های همسان‌سازی روابط اجتماعی در بوروکراسی و چگونگی تأثیرگذاری‌شان را نیز فرامی‌خواند. گوش سپردن به دلالت‌های ضمنی *راپورت* همچنین می‌تواند ما را یاری کند از منابع فراهم‌آمده‌ی تحلیل آلتوسر رویکردی معاصرتر به ایدئولوژی استخراج کنیم.

خاصه آن‌که در نظر داشتن مجموعه‌ی کامل‌تری از دلالت‌های ضمنی گِرداگِرد *راپورت* جنبه‌ی «خیالی» نظریه‌ی آلتوسر درباره‌ی ایدئولوژی را نیز روشن می‌سازد. عطف توجه به *راپورت* موجب می‌شود ایدئولوژی را همچون گزارشی فهم کنیم که بر تلائم وضعیت اجتماعی و زندگی خصوصی فرد تأکید می‌کند. همان‌طور که ایمره سمن در مقاله‌ی خود در این پرونده تأکید می‌کند؛ ایدئولوژی نزد آلتوسر، سوژه‌ی بحران‌زده را به وضعیت پیش‌فرضی بازمی‌گرداند که در آن فارغ از شواهد موجود، همه چیز نزد سوژه خوب و پذیرفتنی جلوه می‌کند. ایدئولوژی یک گزارش از *راپورت* ایفاد می‌کند و به همین دلیل نیز نیازمند بررسی و تحقیق دومرحله‌ای است.

^۱ ناظر بر نسخه‌ی فرانسوی سرمایه به آدرس زیر:

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/download/pdf/Capital-Volume-I.pdf>.

^۲ jargon

مرحله‌ی نخست، نقدی آلتوسری از ایدئولوژی که بازنمایی یک تخیل اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد؛ آلتوسر آن را توهم می‌خواند، اما همچنین می‌شود آن را خوانشی از گزارش نیز خواند. منتقدان ادبی که بر روی تأثیرات «ایده‌ها»ی محوری، الگوهای عام و مکرر، یا تبعیض‌های اجتماعی متمرکزند، آن‌گونه که این عناصر در روایت حاضر می‌شوند، به این وجه از ایدئولوژی می‌پردازند؛ آن‌ها به‌دقت به سازمان‌دهی نوشتار درون گزارش ایدئولوژیک توجه می‌کنند. با این حال، دنبال کردن مرحله‌ی دوم تا انتها برای تعریف ایدئولوژی و به‌کار بستن نقد ایدئولوژی ضروری است. مرحله‌ی دوم شامل رمزگشایی یک تعریض [نسبت] به «شرایط واقعی هستی» است - یا رمزگشایی از یک روایت به‌ظاهر ابدی راپورت مؤثر. آلتوسر مدعی است که تعریض ایدئولوژیک غالباً شکل وارونه یا کج‌ومعوج‌شده‌ی روابط واقعی را می‌گیرد. اما پرسش اساسی آلتوسر بر سر آن چیزی که پس و پیش می‌شود نیست - به این معنا، بازیابی انتقادی اثر یا ردی از امر واقعی نیست - بلکه بیشتر بر سر این است که چرا امر راپورت با امر واقعی، سرشتی خیالین دارد. او می‌پرسد، «چرا بازنمودی که افراد از رابطه [یا راپورت] (فردی) خود با روابط [یا راپورت] اجتماعی حاکم بر شرایط هستی‌شان و زیست فردی و جمعی‌شان می‌سازند، لزوماً خیالین است؟»^۱ چرا امر خیالی راپورت (خود را مضاعف ساخته) نقش اصلی را به عهده می‌گیرد؟ این پرسشی است که ابتدا آلتوسر پیش می‌کشد اما سپس با روی آوردن به نظریه‌ی معروف استیضاح به تعویق می‌اندازد. او با این کار، خاطر نشان می‌کند که وساطت خیالی میان شرایط واقعی و بازنموده به این سبب رخ می‌دهد که سوژه روابطش را با شرایط واقعی به میانجی نسبت‌هایی مستقر می‌سازد که از پیش فراخوانده شده است.

^۱ آلتوسر، درباب بازتولید سرمایه‌داری، ص ۱۸۷.

با این حال، چنان که چندین مقاله در این پرونده نیز نشان می‌دهد، شاید گزاره‌ی استیضاح برای پاسخ به پرسش آلتوسر که چرا ایدئولوژی از خلال امر خیالی سیر می‌کند، وافی به مقصود نباشد. همان طور که نویسندگان این مقالات خاطر نشان می‌کنند، شاید قوام‌یابی سوژه متضمن یک مازاد عاطفی است که تماماً هم معطوف به بازتولید اجتماعی نیست؛ شاید برخی از دم و دستگاه‌ها رابطه‌ای میان بازنمایی و امر واقعی مقرر می‌سازند که تکینگی فرد را دور می‌زند. یا این که ممکن است خود مفهوم استیضاح تالی موقعیت‌های زبانی، تاریخی یا استعماری بوده باشد.

به همین دلایل مقالات این پرونده حاکی از درنگ بیشتر روی مسئله‌ی آلتوسر است. آن‌ها این پرسش‌ها را پیش می‌کشند که چه چیزی سبب می‌شود گزارش راپورت به عنوان ایدئولوژی، لازمه‌ی بازتولید اجتماعی به‌شمار رود؟ چرا افراد بنا بر عادت تا این حد بر مطلوبیت استثمار خودشان اصرار می‌ورزند؟ چرا استثمار به این گزارش بی‌وقفه از اجتناب‌ناپذیری کذایی اش نیازمند است؟ آیا اجتناب‌ناپذیری ظاهری گزارش با خرسندی ظاهری گزارش ایجاد اصطکاک می‌کند؟ یا به زبان ساده‌تر: اگر اصلاً کشف شود چنین بازنمایی‌ای میسر است، یک بازنمایی بی‌واسطه از شرایط واقعی هستی به چه چیزی شبیه است؟ به عبارت دیگر، آلتوسر به جای این که با یک فرض عقل‌گرایانه درباره‌ی امکان‌پذیر بودن یک پروژه‌ی معوج نشده بی‌اغازد که از نظر درونی برهانی منسجم و بسنده نسبت به کلیت اجتماعی باشد، می‌پرسد که چرا ایدئولوژی [امکان طرح] چنین گزاره‌ای را ظاهراً مسدود می‌کند و دانش انتقادی چگونه در رویارویی با ایدئولوژی امکان بسط می‌یابد.

با شروع کردن از مشاهداتی نظیر این، یک شیوه‌ی عمل قرن بیست و یکمی ناظر بر نقد آلتوسر از ایدئولوژی در پی مبارزه‌ای - فردی و اجتماعی - برای تغییر شکل بخشی به شرایط واقعی هستی است، به پس و پیش‌سازی‌شان در امر خیالی گزارش ایدئولوژیک می‌پردازد و کدگذاری‌های صورت‌گرفته از خلال بازنمایی را توصیف

می‌کند. هدف از این نقد، تأکیدی مجدد بر امحای راپورت نیست بلکه مورد مذاقه قرارداد اجتناب‌ناپذیریِ ظاهری آن و در نهایت نشان دادن آن در زمینی سخت و استوار است. ناظر بر آنچه آلتوسر در یکی از فصول آغازین در باب بازتولید سرمایه‌داری می‌نویسد، این مأموریت در نهایت عبارت است از «برچیدن و جایگزینی دم و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت و به‌کارگیری و مستقر ساختن مقولاتی جدید است.»^۱

با وجود محوریت مبارزات و پروژه‌های ایجابیِ بازسازی اجتماعی ناظر به مفهوم آلتوسری نقد، نظریه‌ی ایدئولوژی آلتوسر اما عمدتاً با کادنزا^۲ استیضاح رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه‌های آمریکایی مرتبط بوده است. درام استیضاح نحوی از قوام‌یابی غیرارادی و انفعالی سوژه را در واکنش به اقتدار نهادی روایت می‌کند؛ که یادآور تصویر مثالی و به‌یادماندنی آلتوسر از افسر پلیسی است که عابری را خطاب می‌کند و از پی این فراخوانی عابر خودش را به‌منزله‌ی ایزه‌ی اعمال قدرت بازشناخته و آن را درونی می‌کند. این صورت‌نمایشی‌شده الهام‌بخش چندین کار مهم است [که] در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، نقشی محوری در مباحث مربوط به مطالعات سینما و رسانه، نظریه‌ی جنسیت، بحث شهروندی، مطالعات انتقادی نژادی و روایت‌شناسی ایفا کرد. این تحلیل‌ها اغلب بر [نشان دادن] ابزارهایی تأکید می‌کردند که به‌واسطه‌ی آنها دم و دستگاه خاصی بر سیالیت فردی مسلط می‌شود و از خلال درونی ساختن کنترل به محدود و محصور ساختن حرکت و تقلیل کنش‌های متکثر او می‌پردازد - اساساً برپایی سیستمی که در آن سوژه، اراده‌ی سیستم را بدون اجبار و وادارگری توسط اداره‌مندی خودش به انجام می‌رساند. این تحلیل در ارتباط با مباحث اواخر

^۱ آلتوسر، درباب بازتولید سرمایه‌داری، ص ۹۰.

^۲ کادنزا (cadenza): اصطلاحی در موسیقی و به زبان ایتالیایی است، که به صورت تکنوازی یا تک خوانی توسط یکی از اعضای کنسرت اجرا می‌شود. به این صورت که اجرای هماهنگ ارکستر متوقف شده و در این هنگام خواننده یا نوازنده به‌تنهایی به اجرای نت مربوطه و یا آواز مربوطه می‌پردازد.

قرن بیستم درباره‌ی نقش دولت و تأثیرات اقدامات دولت بر افراد و اجتماعی که تصور می‌شد در حاشیه و یا حتی بیرون از کنترل اجتماعی قرار دارند، نقش مهمی ایفا کرد. در بستر گرایش‌های آنارشیستی از وهله‌ای اشباع‌شده با ایدئولوژی نولیبرال، مفهوم استیضاح راه و روش مهمی برای توضیح میانجی‌هایی در اختیار می‌گذارد که تقابل‌های ساده‌انگارانه بین سوژه‌ها و قدرت را پیچیده می‌سازند.

در اوایل قرن بیست و یکم اما، پرسش‌های ما صورت‌بندی دیگری به خود گرفته و ممکن است گزاره‌ی استیضاح، دیگر محوری‌ترین یا اصلی‌ترین جنبه‌ی نظریه‌ی ایدئولوژی آلتوسر نباشد. نویسندگان این پرونده به ما یادآور می‌شوند که استیضاح یک وضع «انضمامی» یا «حالت خاصی از ابراز» را تشکیل می‌دهد که چگونگی عملکرد ایدئولوژی را تبیین می‌کند اما نمی‌توان آن را یک نظریه‌ی ایدئولوژی تعمیم‌پذیر به معنای دقیق کلمه در نظر گرفت.^۱ مونتاگ، لسی و جلی شاپیرو ما را به بازاندیشی در مفهوم استیضاح آلتوسر توأمان هم در پرتو رشد فکری خودشان و هم منازعات کنونی در ایالات متحده بر سر غلبه بر رویه‌های اداره و کنترل، دعوت می‌کنند. لسیاک و ویگنر تفسیر آلتوسر از دم و دستگاه‌ها را در اولویت قرار می‌دهند مسئله‌ی مدرسه را به جایگاه مرکزی در بحث ایدئولوژی بازمی‌گردانند و این پرسش را پیش می‌کشند که مدرسه چگونه نه فقط محتوای ایدئولوژیک را بازتولید می‌کند بلکه عملکردش به‌عنوان یک نهاد با بستر سرمایه‌دارانه‌ی پیرامونش پیوند دارد. در این میان، فلیس‌فدر و سِمن ردپای عقل‌گرایی علمی را در تفسیر ایدئولوژی آلتوسر مورد بررسی قرار داده، و با استمداد از تفسیر روان‌کاوانه و عاطفی‌تر اسلاوی ژیژک از قوام‌یابی سوژه، تحلیلی از گرایش‌های غیرعقل‌گرا به

^۱ آلتوسر، در باب بازتولید سرمایه‌داری، ص ۱۹۰.

ترتیب در رسانه‌های اجتماعی و علوم انسانی انرژی^۱ به دست می‌دهند. سرانجام هم رید و هم نیر فردگراییِ دهه‌ی شصتی را که در قلب تفسیر آلتوسری از ایدئولوژی نهفته است در ارزیابی‌هایشان از چشم‌اندازهای ظهور سوژه‌های جمعی جدید یا طبق اصطلاح رید، سوژه‌های فرافردی^۲ به بررسی می‌گذارند.

روی‌هم‌رفته، نویسندگان این پرونده تلاش می‌کنند با گذر از پیکره‌ی متنی آلتوسر، آلتوسری برای قرن بیست‌ویکم بیافرینند. آن‌ها بر سوژه‌های عاطفه‌مند تمرکز می‌کنند که تحت وساطت تکنولوژی در چارچوب شبکه‌های خصوصی و همچنین نهادهای آموزشی تجاری‌شده با هم تعامل می‌کنند. این خوانش‌ها توأمان خشونت همیشگی سرکوب دولتی و استثمار اقتصادی را در مرکز توجه‌شان قرار می‌دهند، اما مسئله‌شان این نیست که چگونه می‌توان ایدئولوژی را از خلال عقلانیت تجربی به چالش کشید بلکه این پرسش را پیش می‌کشند که چرا و چگونه ایدئولوژی به‌منزله‌ی یک چسب و قوام‌دهنده‌ی اجتماعی عمل می‌کند. به‌طور خلاصه این مقالات با عطف توجه مجدد به موضوعات اصلی آلتوسر، سهمی در احیای این فیلسوف دارند. آن‌ها مسئله‌ی آلتوسر در باب ایدئولوژی را در بستر باز-ایستی سرمایه‌داری با این پرسش‌ها از نو مطرح می‌کنند که چرا نظامی که پیوسته بر اجتناب ناپذیربودن خودش تأکید می‌کند محتاج مکملی بازنمایانه است و چگونه سوژه‌هایش همچنان به ثبت و ضبط خود در گزارش‌های تمام‌ناشدنی راپورت توأم با استثمار ادامه می‌دهند.

۱ *energy humanities* یا *انسانیات/انرژی* (علوم انسانی انرژی) عنوان کتابی است در خصوص نگاه علوم انسانی به مسائلی از قبیل انرژی و محیط زیست که فلیسُفِدر و سِمن در قالب یک اثر بین‌رشته‌ای به همراه عده‌ای دیگر روی آن کار کرده‌اند. در این کتاب تلاش می‌شود فراتر و فارغ از دل‌مشغولی‌هایی چون توسعه‌ی پایدار به انرژی و محیط زیست و مسائلی از این دست توجه شود.

۲ *transindividual subjects*